

جمعی کثیر از آن گروه بی ایمان به تیغ بی دریغ گذرانیدند .

در این اثنا، خبر رسید که صارم مستعد قتال شده به دامن کوه رسیده است . عسا کر ظفر شعار متوجه دفع آن نابکار شدند . افراد به قدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتادند . از امرای نامدار عبدی بیک شاملو و ساروعلی مهردادار تکلو کشته شدند . بیرام بیک قرمانلو و خلفا بیک به اردوی همایون مراجعت کردند .

گفتار در لشکر کشیدن بدیع الزمان «بیرزا» و بابر پادشاه

بوسر شیبک خان

در این سال ، شیبک خان ایل امان را به تاخت ولایت خراسان فرستاد . ایشان از آب آمویه عبور نموده تا کنار مرغاب تاراج کردند . فوجی از آن جماعت از مرورود گذشته بادغیس را نیز غارت نموده . در آن زمان امیر ذوالنون ارغون امیر سلطان بایزید بر لاس را با خود برده به جانب ایشان ایلغار نمود . سپاه ازبک از توجه عسا کر نصرت بزرگ اطلاع یافته به جانب دشت زدند و گریختند . امیر ذوالنون خود را بدیشان رسانید و قریب صد نفر ازبک را به قتل آورده و هفتاد نفر دیگر را اسیر کرده مراجعت نمود .

در آن اثنا ، مولانا خطایی^۱ از نزدیک شیبک خان به رسالت به هرات آمد . به عرض شاهزاده‌ها رسانید که شیبک خان می گوید که پیوسته آبا و اجداد شما در وقوع حوادث پناه به دودمان عالیشان ما می آورده اند . مناسب آن که شما نیز به سنت^۲ آبا ی خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید تا عرصه مملکت آبادان

۱- حبیب السیر : ختانی (ج ۴ ص ۳۶۸) .

۲- س : نسبت .

بماند . بدیع الزمان میرزا می دانست که غرض کلی شیبک خان در فرستادن مولانا خطایی آن است که بر حالات خراسان اطلاع یابد . مولانا را مقید گردانیده قاصدان به اطراف خراسان فرستاده به اجتماع شاهزاده ها فرمان داد . در این اثنا ، محمد باقر پادشاه باخیل و سپاه متوجه هرات شد که به اتفاق شاهزاده ها با شیبک خان مقاتله کنند . بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا به استقبال شتافته به شهر درآمدند و سیصد تومان کپکی با انواع تبرکات پیشکش نمودند .

در خلال این احوال ، ایلچیان از جانب امیر سلطان قلنجاق^۱ که والی بلخ بود رسیده معروض داشتند که شیبک خان بلده بلخ را محاصره کرده در شهر ذخیره نموده . آن حضرت با محمد باقر پادشاه و جهانگیر میرزا برادر او و محمد قاسم میرزا ، در اوایل پائیز از هرات متوجه بلخ شدند ، ابوالحسن میرزا و ابن حسین - میرزا و میر سلطانه علی ارغون متعاقب و متواتر به اردوی همایون پیوستند و کپک - میرزا با برادران موافقت نکرده به خیال مجال استقلال در محل و مقر خود یعنی مشهد مقدس رضویه هیچ کس را به مدد نفرستاد ، از این جهت فتور تمام به عزیمت بدیع الزمان میرزا راه یافت . امیر ذوالنون به عرض رسانید که این اجتماع که حال الوس جفتای را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد . فرصت غنیمت دانسته به دفع از بکان باید شتافت . امیر محمد برندق بر لاس فرمود که هر گاه مامتوجه بلخ شویم ، کپک میرزا به هرات خواهد آمد . اکثراً امرا که متعلقان در شهر دارند از ما فرآ کرده نزد او خواهند رفت .

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد^۲

صلاح دولت در آن است که به هرات مراجعت کنیم و این زمستان دفع

۱ - س : قبقاق - نسخ : قلچیان - م ندارد . تصحیح از حبیب السیر .

۲ - م بیت : علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

دشمن خانگی کرده در اوایل بهار به دفع ازبکان شتاییم . در آن اثنا خبر رسید که شیبک خان بلخ را گرفته به جانب سمرقند روان گردید . بنا بر آن ، سنک تفرقه در شیشه‌خانه لشکر جغتای افتاده بابر پادشاه متوجه کابل شده بدیع‌الزمان میرزا عازم قشلاق هرات گردید .

گفتار در قضایابی که در سنه ثلاث عشر و تسعمایه واقع شده

رفتن خاقان اسکندرشان بر سر علاء الدوله ذوالقدر

و گریختن آن بی هنر

در این سال ، خبر آمد که یاغی دولت سلطانی و طاغی مردود سبحانی ، علاء الدوله ذوالقدر، از گردش قضا و قدر از جاده متابعت و شاهراه مبیعت انحراف ورزیده راه عصیان پیموده و در طغیان گشوده باسلطان مراد وصلت کرده داعیه آن

۱ - م اضافه دارد : [در اثنی عشر و تسعمایه - وفات امیر سید حسینی لاله که از اکابر زمان و عرفای دوران بود وقوع پذیرفت . سلاطین روزگار سر ارادت بر آستانش می‌سودند و در یوزه همت از خاطر عالیش می نمودند . خاقان کشورستان نیز نسبت به آن سیدعالی‌شان در مقام لطف بودند . خلافت خود را در آذربایجان به مشارالیه تفویض فرمودند . از جمله تصانیفش نظم رساله مواهب که در مسائل تصوف گفته شده و مولانا جامی در تعریف آن رساله این ابیات گفته :

نظم

بنام ایزد زهی گنج مواهب	به چشم طالبان اعلی‌المطالب
در او سراسر عرفان گشته مشروح	وز او ابواب وجدان گشته مفتوح
سلام الله ما کر اللیالی	علی من شغله نظم اللالی

دیگر رساله لطایف منظوم دیگر شرح فصوص محیی الدین عربی به عربی دیگر

رساله مرآت آن حضرت دیگر رساله آداب السالکین والله اعلم .

دارد که به ممالک محروسه تعرض رساند .

چون خبر مذکور محقق شد، آن حضرت به احضار عساگر منصوبه فرمان داد . در اندک زمانی ، جمعی نامعدود در اردوی ظفر ورود، مجتمع گشتند . در اوایل تابستان علم عزیمت به جانب البستان برافراخت و منازل و مراحل پیموده از حوالی قیسریه که الکای سلطان بایزید بود عبور نموده اصلاً از عساگر نصرت متأثر تعرضی به سکان آن ولایت نرسید .

چون علاء الدوله دانست که تاب مقاومت ندارد ، از البستان فرار نموده متوجه کوه درنا گشته و آن کوهی است در غایت رفعت که قلّه آن سر بر اوج فلک می ساید و کره زمین از فراز او کمتر از ذره می نماید :

پلنگش ز خون شفق خورده شام	غزالش ز جدی فلک دیده کام
فلک سبزه رسته پیرامنش	شفق دسته از لاله در دامنش
کسی را که افتد در آن جا گذار	بود پایش از خار عقرب فکار

خاقان اسکندر شأن در البستان نزول اجلال نموده لله بیک را با فوجی از غازیان به کنار آب جهان روانه گردانید تا معبر پیدا کند . لله بیک گذار کرده در آن حوالی نزول نموده اکثر غازیان را به طلب جو و گاه متفرق گردانید . در آن اثنا، ساروقپلان ولد علاء الدوله ذوالقدر ، با جمعی از دلیران جوشن ور، نمایان گردیدند ، لله بیک با مردم اندک سر راه ایشان گرفته تلافی الطرفین واقع شده آتش قتال مشتعل گشته ذوالقدران از کثرت دلاوران بر غازیان غالب آمده لله بیک را از اسب انداختند . در آن اثنا، خلیل آقا از سرجان که متاعی است کیران برخاسته اسب خود را به حسین بیک لله کشید . لله بیک سوار گردیده خود را بر آب زده به مشقت بسیار از آن دریای زخار خود را به ساحل نجات رسانید . ذوالقدران خلیل آقا را با سیصد نفر از غازیان به قتل آورده مراجعت نمودند .

در حوالی البستان ، امیر بیک بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو که از

جانب سلاطین آق‌قوینلو سالها والی دیار بکر بود با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندر شأن گردیده آن حضرت به نظر عاطفت در وی نگریده منصب مهرباری را بدو تفویض فرمود .

چون علاء الدوله با خاقان اسکندر شأن مقابله نکرده مقاومت ننمود ، آن حضرت وی را آلا دانه لقب نهاد و غازیان عظام الکای مخالفان را سوخته متوجه خوی گردیدند . در اثنای راه به ذروه عرض^۱ خاقان اسکندر شأن رسانیدند که در این حوالی قلعه‌ای است خرپرد^۲ نام و فوجی از ذوالقدران مفسد و مفسدان متمرّد در آن ساکن اند . که به حصانت حصار و ذخیره بسیار اعتماد کرده ببروج خلاف متمکن گشته به آینده ورونده مضرت می‌رسانند . امر عالی صادر گردید که آن قلعه را مرکز واد در میان گرفته عسا کر نصرت شعار یورش نمایند . اهل قلعه تسلط غازیان عظام را مشاهده نموده ترك مخالفت کرده روی لطاعت بر زمین نهاده به خدمت خاقان اسکندر شأن شتافتند . آن حضرت اشرار آن طبقه را به قتل آورده اختیار ایشان را رعایت نمود و حکومت دیار بکر را به خان غم استاجلو عنایت نموده روانه آن صوب گردانید .

عجب از صاحب تاریخ حبیب السیر که با آن که در آن زمان بوده میانهُ خاقان اسکندر شان و علاء الدوله ذوالقدر سه روزه جنگ نوشته حال آن که مقابله نیز^۳ واقع نشده چنان که گذشت .

گفتار در محاربه نمودن خان محمد استاجلو به ساروقچلان ذوالقدر

چون خان غم از اردوی همایون جدا شده متوجه قرا حمید گردید ، در آن اوان قایتمش بیک برادر امیر بیک موصلو که حاکم آن جا بود اظهار مخالفت کرده

۱ - س : به عرض

۲ - س : ضرپرد - م : خردپرد

۳ - م : متقابلا نیز اصلا

شهر را تسلیم نمود: بنا بر آن، غازیان [دلاور]^۱ ودلاوران جلادت اثر در صحرا قشلاق نمودند. اگراد دیار بکر بر سر نزاع درآمده چهار طرف اردورا می‌تاختند و هر که را می‌دیدند به عالم دیگر روان می‌ساختند و خوردنی روی به نقصان آورد چنانچه اصلا یافت نمی‌شد. چون خان محمد از ضیق معاش غازیان مؤید مطلع گردید متوجه قیتول گردان شد و چون گردان جای سخت داشتند و ایشان را به دست آوردن مشکل بود، بنا بر کلمه [الحرب خدعه]^۲، پشت برایشان کرده فرار نمود. گردان غازیان را تعاقب نموده چون به همواری رسیدند، محمد خان چون برق جاسوز خود را برایشان زده جمعی کثیر از اگراد مقتول و مجروح گردانیده اگراد نیز دست به سیف و سنان برده چندین کس را از جیش قیامت اثر از پای درآوردند. آخر الامر نسایم فتح و ظفر، مشام محمد خان را معطر گردانید. اگراد روی ادبار به وادی فرار آورده غازیان ایشان را تعاقب نموده قریب هفت هزار کس به قتل آوردند. از منزل ایشان اموال واقوات فراوان به دست غازیان افتاد. بعد از نهب و غارت عنان مراجعت به صوب اردوی خود گردانید.

در این اثنا، خبر رسید که قایتمش بیک حاکم حمید کس نزد علاءالدوله ذوالقدر فرستاده و استدعای لشکر کرده تا شهر را تسلیم وی نماید. علاءالدوله قاسم بیک^۳ ساروقپلان و اردوانه بیک که از جمله فرزندان او بودند، با ده هزار سوار جرار نیزه گذار، ارسال نمود. چون ایشان به حوالی اردوی ظفر نشان فرود آمدند، محمد خان از قرب مخالفان در بحر اندیشه افتاد. با سران لشکر سنت مشورت به جای آورده خواطر اکبر و اصغر بر آن قرار یافت که به باد حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال را برافرازند و خرمن حیات دشمنان را به شعله

۱ - م : س ندارد

۲ - ن : القرار احمد - م ندارد

۳ - س : قاسم بیک و - م : قاسم بیک ساروقپلان داره دانه بیک

سنان جانستان بسوزند. زیرا که خیمه اندک مشاهده می گشت تصور کردند که مردم اندک خواهند بود. علی الصباح که آفتاب نورانی علم بر افراخت و لشکر نجوم را منهزم ساخت.

نظم

سحر گاه کاین مصقل آب رنگ ز آینه صبح بزود رنگ

نمود آفتاب کواکب سپاه چو صورت در آینه صبحگاه

محمد خان استاجلو پای در رکاب آورده با دو هزار کس عساکر ذوالقدر را استقبال نمود و برادر خود قراییک را با هشتصد سوار چرخچی گردانید و خود با هزار و دوست سوار در قلب جای گرفت. از آن جانب ساروقپلان [واردوانه بیک با ده هزار سوار ذوالقدر به میدان نبرد خرامیدند و به ترتیب لشکر مشغول گردیدند] ساروقپلان جمیع اتباع خود را در قلب جمع کرده بیکبار بر سپاه استاجلو تاختند. قراییک را با جمیع چرخچیان از پشت زین به روی زمین انداختند و دلیران چرخچی با آن که از اسب افتاده بودند از زمین برخاسته شمشیر بر سینه های اسب ذوالقدران نهادند^۱. در این اثنا، محمد خان با دلاوران از قلب عنان سبک رکاب را گران ساخته نیزه های اژدها پیکر بر گوش تکاوران باد رفتار نهاده نعره و خروش الله الله به مهر و ماه رسانیده خود را بر ذوالقدران زدند و اسبهای ایشان بر یکدیگر خورده چون زمین بخی گرفته بود اکثر لشکر ذوالقدر بر زمین افتادند. چنانچه دره ای بود، در آن جا مملو از مرد و اسب گردید. ساروقپلان با سیصد نفر از ذوالقدر از اسب افتاده بود و جنگ می کرد. خان محمد وی را شناخته حکم کرد که لشکر او را گرفته به نظر وی در آورند^۲. اردوانه-

۱ - نسخه چاپی ندارد.

۲ - م: زدند

۳ - آورند - م: به نظر آوردند

بیک نیز دستگیر شده در این جنگ هفتصد کس نامی [و سی امیر که صاحب علم بودند از مردم] ^۱ ذوالقدر به قتل آمدند. چون ساروقپلان نزد محمد خان رسید، دست در دامن وی زده التماس نمود که مرا زنده به درگاه خاقان اسکندر شأن روان کنید. وی قبول کرد. آخر به تحریک بعضی از مردم با اردوانه بیک او را به قتل آورده رؤس ایشان را به درگاه اعلی روان گردانید. قاصد در قشلاق خوی به اردوی همایون رسید و کیفیت حال را به درگاه نواب کامیاب عرض کرده غریق انعام و احسان به جانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که ملاحظه نموده بود معروض گردانید.

بعد از آن، خان محمد [فتح] ^۱ قلعه حمید را پیشنهاد همت ساخت و امیر-قایتمش روزی چند شرایط حصار داری به جای آورد. عاقبت کلانتر شهر احمد-چلبی به دلالت بخت فیروز از امیر قایتمش روگردان شده از برجی غازیان را بالا کشیده امیر قایتمش دستگیر گشته به عقوبت تمام مقتول گردید. خان محمد در حمید متمکن گردید و صیت مکنت و شوکت آن امیر صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت. علاءالدوله ذوالقدر، بعد از شنیدن آن خبر محنت اثر، قطرات خون از پرویزن چشم بر صفحه رخسارش دویدن گرفت و مردم چشم او در موج خون دیده شناور شد و سموم باس و هیبت شاهی بر صحن سینه و عرصه دماغش آسیب رسانید و مغز در استخوان او به سان زر در بوته و نقره در گاه بگداخت و خون در عروقش به سان شیر ^۲ بر آتش به جوش آمد.

۱ - م ندارد

۲ - س ندارد

۳ - س : شمره

گفتار در محاربه نمودن شییک خان ازبک

با بدیع الزمان میرزا

شییک خان از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر استقرار گرفت و بابر پادشاه به جانب کابل شتافت، همیشه در تدبیر تسخیر مملکت خراسان بود. به واسطه وجود سلطان حسین میرزا آن عزیمت از حیز قوت به فعل نمی آمد. تا در این وقت که واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا واقع شد، شییک خان به طمع خراسان، با لشکری چون ادوار فلک بی نهایت و چون حوادث کاینات بی حد و غایت، از معبر کرکی عبور نموده حمزه سلطان و مهدی سلطان لشکرهای ختلان و قندز و بغلان را جمع آورده به اردوی خاقان ملحق شدند. شییک خان در حوالی اندخود نزول نمود. امیر شاه منصور، که از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آن ولایت بود، اندخود را به وی سپرده آنگاه شییک خان با سپاه زیاد از قطرات باران به طرف اردوی شاهزادگان ابلاغ نمود. تا آن غایت نزد ایشان خبر عبور خان از آب آمویه به صحت نییوسته بود. پس از وصول شییک خان به نواحی بادغیس، سلاطین خراسان مضطرب گشتند. امیر ذوالنون صلاح در جنگ صحرا دید. امیر محمد برندق مصلحت در تحصن هرات دیده قبل از آن که خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند، صباح پنج شبه هفتم محرم سنه مذکور، آثار قرب و وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت. منقلای آن سپاه، تیمور سلطان ولد شییک خان و عبیدخان بن محمود سلطان برادرزاده شییک خان بر انفار، و جوانفار آراسته به میدان قتال رسیدند. بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا به تعبیه سپاه پرداخته به میدان جدال شتافتند. مردان مردود لیران معرکه نبرد به یکدیگر مخلوط

چهار یار یارت باد و [عورت پیر]^۱ مغنیه [دفی در دست]^۲ در جلو خان می رفت و این رباعی می خواند .

هر روز یکی ز در در آید که منم خود را به جهانیان نماید که منم
چون کار جهان بر او قراری گیرد ناگاه اجل ز در آید که منم

[خان فرمود تا آن زن را ایذا کرده دف او را پاره کردند]^۳ بعد از آن خان به شهر در آمده در مسجد جامع نماز گزارد^۴ و حکم کرد که در خطبه نام او را امام زمان و خلیفه رحمن بر زبان رانند .

چون خبر این شکست به کپک میرزا رسید و ابوالحسن میرزا نیز شنید به جمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول شدند . شیبک خان تیمور سلطان و عبیدسلطان را با جنود جنگجو و سپاه تندخو روانه مشهد مقدسه گردانید . کپک میرزا و ابوالحسن میرزا چون خبر توجه اعدا را شنودند امرا را طلب کرده قرعه مشورت در میان انداختند . امیر محمد ولی بیک به عرض رسانید که معلوم می شود که شیبک خان اکثر لشکر خود را بدین جانب فرستاده و خود با اندک مردمی در النگک کههدستان ایستاده صلاح دولت در آن است که ما با جمعی لشکری از راه غیر جاده ایلغار نموده ناگهان بر سرش ریخته او را منهزم گردانیم . جمعی دیگر گفتند که از غلبه خصم اندیشه نماییم و به استقبال شتافته و با ازبکان مقاتله نماییم . کپک میرزا و ابوالحسن میرزا رای ثانی را اختیار کرده جدال عبیدخان را مستعد شده در نفس مشهد توقف نمودند . در این اثنا، خبر رسید که [سلاطین]^۵

۱ - م فقط .

۲ - م ندارد .

۳ - م : شیبک خان را بد آمده فرمود که دف آن زن را پاره کردند .

۴ - نسخ : گذارد .

۵ - م : اوزبک .

به طرق آمده‌اند. [کپک میرزا و ابوالمحسن میرزا]^۱ با لشکر از شهر بیرون آمده میمنه و میسره را آراسته [مابین مشهد و طرق]^۲ رسیدند. افواج هر دو لشکر، مانند امواج بحر اخضر، در جنبش آمده دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند.

شعر

ز نیروی شمشیر تارك شكاف شكاف اندر آمد ز تارك به ناف
 سر نیزهٔ پر دلان سینه سوز شده چاك شمشیرها تیر دوز
 پس از کوشش و کشش، شکست در لشکر خراسان افتاد و سپاه ماوراءالنهر شاهزاده‌ها را دستگیر کرده پیش عبید خان بردند^۳ و به ضرب شمشیر خونریز هر دو را از پای در آوردند و بقیه السیف این لشکر در سبزوار به ابن حسین میرزا پیوستند. عبید خان و تیمور سلطان علم عزیمت به جانب سبزوار بر افراختند. چون ابن حسین میرزا از توجه اعدا آگاهی یافت در رباط دو در توقف نمود. بعد از تقارب فریقین و تلافی طرفین دلیران سپاه خراسان از بکان را مغلوب گردانیده [عبید خان]^۴ را زخمی زده رایت اقتدار بر افراشتند. اما عبیدخان پیش گریختگان را گرفته گفت که [ای جوانان]^۵ مگر یزید . مبادا که گردعار فرار بر دامن عرض و ناموس شما بنشیند و شیبک خان شما را از نظر عنایت و التفات بیندازد. چون از بکان آواز او را شنیدند، هشتاد نفر صلاح خود را در مراجعت

۱ - م : میرزاها .

۲ - م : و در میان یا حقیقی طرق و شهر که حال آن جا به حوض تونی مشهور است.

فریقین به هم ...

۳ - م : و آن ظالم ستمکار به ضرب شمشیر ... از پای در آورد .

۴ - س : از بکان .

۵ - س : ای از بکان .

دیده و کلمه العود احمد را ورد زبان ساخته باز گشتند و بر قلب ابن حسین میرزا حمله نموده از صدمات ایشان تزلزل تمام به حال لشکر جغتای راه یافت. با وجود این، شانزده ضرب بر عبید خان زدند. در این حین، نهنک دریای پیکار، بیاقو بهادر نامدار دست خود را سپر عبید خان ساخت. ابن حسین میرزا بعد از آن که به دیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود، دل از ملک و مال بر گرفته به وادی فرار شتافت. عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا به قتل آمدند. امیر محمد برندق بر لاس اسیر گردید. ابن حسین میرزا به طرف عراق و آذربایجان توجه نموده به شرف پابوسی خاقان اسکندر شأن مشرف گردید و به عنایت و عاطفت نواب شاهی مفتخر و مباحی شده در ظل حمایت خاقانی جای گرفت.

وقایع متنوعه

در دهم ماه ربیع الاول فرنگک بر هرمز استیلا یافته سلغر شاه بن تورانشاه پادشاه آنجا را بغیر از اسم چیزی نمانده مطیع و منقاد پادشاه پرتگال گردید. هم در این سال، شیبک خان داروغگی هرات را به جان وفا میرزا که از او بموافق نایمان بود شفقت کرد و سیدهادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت برافراشت. ولایت سبزوار تعلق به زینش بهادر گرفت. قنبری در مر و متمکن شد. راهی بی در باخر زحاکم گردید. خر شاه سلطان خواهرزاده بابر پادشاه به دارابی بلخ رفته قنبر میرزای کوکلتاش در خدمتش [روان شده] ۲ و سلطنت سمرقند نامزد تیمور سلطان آمد شیبک خان شد و عبید خان در بخارا به دستور سابق ساکن گشت.

هم در این سال، امیر سلطانعلی ارغون و امیر شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون پیشکش فراوان به درگاه شیبک خان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمودند.

هم در این سال ، زمستان ، شیبک خان متوجه ماوراء النهر گشته اشراف و اعیان خراسان را مثل غیاث الدین محمد و سید صدر الدین^۱ یونس و قاضی اختیار الدین حسن^۲ را همراه خود برده رعایت تمام نمود .

هم درین زمستان ، محمد قاسم میرزا بن سلطان حسین میرزا لشکر درهم کشیده به جانب مشهد مقدسه آمد . سیدهادی خواجه تاب مقاومت نیاورده به طرف مرو گریخت . شیبک خان بعد از اطلاع ، عبید خان را به دفع آن حادثه نامزد فرمود . عبید خان از گذر چهار جو گذشته به مشهد مقدسه آمد . قاسم میرزا در دیوار بست شهر آغاز جنگ نموده مغلوب گردید . وی را دستگیر کرده به قتل آوردند . هم در این سال ، بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین به قندهار آمده شجاع بیگ و محمد مقیم ، پادشاه را استقبال نموده جنگ کردند و شکست یافتند و تمام مملکت قندهار و زمین داور به حوزه تصرف بابر پادشاه در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود [بر امر او سران سپاه قسمت کرد و]^۳ فرمانروایی آن ولایت را به برادر عالی گهر خود سلطان ناصر میرزا تفویض نموده عنان مراجعت به جانب کابل منعطف ساخت .

چون شیبک خان این خبر را استماع نمود ، با سپاه ظفر شعار متوجه قندهار شد . خان عالی گوهر در زمین داور نزول نمود . شجاع بیگ^۴ و امیر محمد مقیم با پیشکش بسیار به ملازمت شتافتند . به موجب فرمان ، همراه عبید خان به رسم منقلای روان شدند . سلطان ناصر الدین میرزا ، چون از توجه اعدا خبردار شد ، در قلعه متحصن گردید . از بکان بد کردار قلعه را دایره وار در میان گرفتند و جناب

۱ - س : سعد الدین .

۲ - س : حسین .

۳ - م : [او تلف کرد . مصراع الله الله که تلف کرد که اندوخته بود و بابر پادشاه]

۴ - س : شاه بیگ .

خانی با عظمت و کامرانی در حوالی حصار نزول نمود. سلطان ناصر میرزا از بیم اعدا قندهار را گذاشته به کابل شتافت و چنداسب به شیبک خان فرستاد. شیبک خان حکومت آن دیار را به اولاد امیر ذوالنون رجوع کرده روانه هرات گردید و هر یک از اولاد امیر ذوالنون [به مهم ایالت^۱] آن ولایت اشتغال نمودند.

متوفیات

ساروقپلان بن علاءالدوله ذوالقدر اسمش قاسم بود. به واسطه انصاف شجاعت وی را ساروقپلان می گفتند و مکرر با لشکر روم و شام جنگ کرده غالب آمده بود و به فرمان خان عجم کشته شد چنان که مذکور شد.

مظفر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا چون از شیبک خان فرار نموده به استرآباد رفت، در آن جا علم عزیمت به جانب آخرت برافراشت.

امیر ذوالنون بن حسن بصری^۲ وی از قبیله ارغون بود و در زمان سلطان ابوسعید در سلك ملازمان سلطنت آشیان می بود. بعد از واقعه قراباغ، امیر ذوالنون به هرات شتافته روزی چند در خدمت سلطان حسین میرزا اوقات گذرانیده چنانچه طمع می داشت تربیت نیافته بنا بر آن خاطر بر فرار قرارداد و قتی که سلطان حسین میرزا متوجه دفع یادگار میرزا بود، وی از یلغوز آغاج خوبوشان عنان یکران به صوب ماوراءالنهر تافت و به سمرقند رفته از سلطان احمد میرزا عنایت یافته در آن دیار به سر برده بعد از آن به سبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی به وقوع پیوست نوبت دیگر متوجه خراسان گردید و سلطان حسین میرزا ایالت غور و زمین داور را به وی داد. امیر ذوالنون، در سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه، متوجه آن صوب گردید. در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه نموده در تمام معارك ظفر یافت. چون خیر استیلا

۱ - س: بایالت.

۲ - حسین بصری.

امیر ذوالنون به سلطان حسین میرزا رسید ، حکومت قندهار و فراه^۱ و ساخور را به وی داد . اما چند سال ، بعضی از شاهزادگان را [به نوبت به اسم حکومت]^۲ به قندهار می فرستاد . آخر الامر امیر ذوالنون استقلال یافت و شال و مستون^۳ را مسخر ساخت و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیگ داد و داروغگی ساخور و تولک را به عبدالعلی خان ترخان شفقت نمود و ریاست غور را به امیر - فخرالدین مفوض داشته خود در زمین داور ساکن گشت . در آن دیار ، عمارات عالیه بر افراشت و با سلطان حسین میرزا آغاز مخالفت کرده به میرزا بدیع الزمان پیوست و در معرکه مرل بر دست لشکر شیبک خان کشته شد . وی در غایت عدالت بود و در وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و جهد می افراخت .

گفتار در قضایائی که در سنه اربع هجر و تسعمایه واقع شد

لشکر کشیدن خاقان اسکندرشان به بغداد

در این سال ، خاقان اسکندرشان خلیل بساؤل را به بغداد فرستاد و در آن زمان والی بغداد باریک پرناک بود . چون از آمدن خلعت خاقانی اطلاع یافت به استقبال شتافت و به پوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز گشته جمیع مردم خود را تاج پوشانید و به جهت استادگان پایه سر بر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید . آن اجناس بی قیاس را ، مصحوب ابواسحق شیره چی ، به پایه سر بر گردون مسیر ارسال نمود . در همدان تحف را به نظر شریف خاقان زمان رسانیده مستحسن افتاد . ابواسحق مرخص گشته متوجه بغداد شد . خاقان اسکندرشان بعد از رفتن

۱ - س : فره - م : فرح .

۲ - س ندارد - م : به نوبت با هم به حکومت .

۳ - س : مستک .

ابواسحق شیره‌چی علم عزیمت به طرف بغداد برافراخت .

شعر

شتابان شد آن سیل دریا شکوه
که پیشش یکی بود دریا و کوه
روان شد به بغداد چندین سپاه
که روی زمین شد همه شاه راه
چون باریک پرناک از توجه پادشاه شرفناک
خبر یافت ، مقرون به انواع
تعب ، به طرف حلب گریخت .

شعر

گریزان بد اندیش از آوازه‌اش
نیارود غوغا به دروازه‌اش
آن حضرت در بیست و پنجم جمادی الاخر در بغداد نزول اجلال فرمودند .
فرمان قضا جریان صادر شد که مردم پرناک را به وادی هلاک رسانند. غازیان عالی
جاه بسیاری از آن سپاه را به قتل آوردند و سید محمد کمونه را که از کبار سادات
عراق عرب بود که باریک او در چاه بند کرده بود از قید خلاصی داد . تولیت
نجف اشرف را ، با حکومت بعضی از بلاد عراق عرب ، بدو شفقت فرمودند و ایالت
بغداد را با توابع به خادم بیک امیر دیوان ارزانی داشته او را خلیفه الخلفا ملقب
فرمودند .

به مسامح جلال رسید که در آن حدود بیشه‌ای است و در آن جا شیری
مسکن گرفته و انواع آزار او به مردم آن ولایت می‌رسد و هیچ کس را مجال
عبور و مرور در آن حوالی و حواشی نیست . هر یک از آن شیران بیشه دلاوری و
نهنگان دریای شجاعت کستری در دفع آن سبع ضاره از خاقان شیر شکار رخصت
طلب نمودند. آن حضرت قبول نمود خود به و نفس نفیس نزدیک آن سبع رفته به یک
چوب تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت .

بیت

بر آمد فغان ز آسمان و زمین که بر دست و بازو باد آفرین
 بعد از آن متوجه حویزه گردید . حاکم آن دیار، سلطان فیاض مشعشی
 از توجه آن حضرت اطلاع یافت . عنان به صوب فرار تافت و آن حضرت امارت
 آن مملکت را به یکی از امرای معدلت آیین مفوض ساخت و از آن جا متوجه
 دزفول گردید . حاکم آن دیار، با هدیه بسیار، به خدمت خاقان ظفر شعار آمده
 منظور نظر کیمیا اثر گردید و در آن اوان، والی شوشتر نیز با تبرکات لایقه به درگاه
 عالم پناه رسیده به عواطف خسروانه اختصاص یافت و مقارن آن حال ملک رستم
 حاکم لر کوچک کمر عبودیت و اخلاص بر میان جان بسته به شرف بساطبوسی
 رسید و خاقان دوست نواز ایالت خرم آباد و لر کوچک را در زمام درایتش نهاد
 و چون از آن مهم فارغ شد، در آن زمستان در شیراز قشلاق نموده [در بهار متوجه
 آذربایجان گشت] ^۱ .

گفتار در جنگ کردن خان محمد استاجلو

با کورشاهرخ ذوالقدر

در بهار که سلطان گل با حشمت و تجمل روی به تاخت الوم ریاحین آورد
 و به زخم تیر پیکان خارجنود شتوی را از [فضای ^۲] گلزار منهزم گردانید .

شعر

بر آمد ز کوس سجایی خروش در آمد سپاه ریاحین به جوش
 رخ خویش ^۲ را ابر درهم کشید به دعوی کمانهای رستم کشید

۱ - م ندارد .

۲ - س ندارد .

بر آورد شاخ شکوفه علم
 بزاله پی فرق خود چون حباب
 ریاحین بیازاست خیل و حشم
 به دامن کشان سنگ هر سوسحاب^۱
 خان نجه استاجلو به بیلاق ماردین نزول فرمود و برادر خود قرابیک را به
 تاخت جزیره فرستاد و قرابیک حسب فرمان مراسم نهب و غارت به جای آورده
 جمعی کثیر از اکراد بی ایمان را به تیغ بی دریغ گذرانیده غنیمت بسیار گرفته
 در ماردین به اردوی خان ملحق گردید .

در آن اثنا، علاء الدوله ذوالقدر جهت انتقام کارزار لشکر جرار و حشم بسیار
 جمع کرده مصحوب دو پسر خود که کلانتر را کورشاهرخ و خردتر را احمدبیک
 می گفتند به جهت خون ساروقپلان واردوانه بیک به حرب خان نجه استاجلو روان
 ساخت . خان در بیلاق مذکور این خبر ناخوش را شنیده به حمید آمد و با سه
 هزار سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم واسفندیار بودند در برابر
 لشکر ذوالقدر صف آراستند و از آن جانب، کورشاهرخ و احمد بیک با یازده هزار
 سوار به میدان جدال آمدند . در اثنای تصفیة صفوف، قبل از استعمال سیوف، سکهای
 تازه و توله که در هر دو لشکر بود در میان صفین با هم مجادله نمودند . سکهای
 لشکر استاجلو سکهای ذوالقدر را گریزانیده تا قلب لشکر ایشان رسانیده غازیان
 از مشاهده این حال که از نوادر [اتفاقات]^۲ بود به دیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار
 گردیدند . نخستین لشکر ذوالقدر به انگیختن غبار جنگ و شین پرداخته نزدیک
 به قلب جیش نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلات بیکار گشتند . خان نجه قطب
 و ارپای وقار درمرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و حکم کرد
 که عساکر ظفر فرجام مر کب مبارزت در میدان مسابقت نجهانند و از مقر خود
 حرکت نمایند . چون ذوالقدران بدان دلاوران رسیدند به موجب کلمه و وقذف

۱ - در نسخه چاپی بن بیت در حاشیه آمده نه متن - در نسخه م در متن است .

۲ - س : نوادر بود - ن اتفاقات است .

فی قابوهم الرعب^۱، از مهابت غازیان مؤید خائف کشته جلو اسبان خود کشیده حیران بماندند و بعد از آن بهادران استاجلو دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده به یکدفعه بر ایشان تاختند و جمعی کثیر را از مرگ انداختند و ادیم زمین را از خون کشتگان به سان لعل بدخشان کلگون ساختند.

شعر

کله خودها جام کلگون شده می لعل گردنکشان خون شده
جهان سر به سر کشته دریای خون ز موجش فلک کشتی سرنگون

چون ذوالقدران دستبرد غازیان را دیدند روی ادبار به سوی فرار نهادند سپاه نصرت شعار ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ذوالقدران را به قتل آوردند و از مردمان معتبر که اسیر گشتند، کورشاه رخ و احمد بك ولد علاء الدوله و محمد بیک و ولد عزیز آقا و امرای اویماقات پنجاه نفر و مراد بیک و اور کمز بیک^۲ و قایتمش بیک بودند و اور کمز^۳ بیک و قایتمش بیک را زنده گذاشته سه نفر دیگر را به قتل آورده سرهای ایشان را با آن دو نفر به درگاه خاقان اسکندرشان فرستادند. در آن اوان، آن حضرت از فشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود. ملازم خان محمد در همدان سرهای دشمنان را با اسیران به آستان ملایک آشیان رسیده کیفیت جنگ را معروض گردانید. خاقان اسکندرشان اور کمز^۲ را آزاد گردانیده ملازم ساخت و به جهت خان محمد تاج زر دوزی و کمر شمشر مرصع^۴ ارسال نمود.

علاء الدوله ذوالقدر، بعد از شنیدن این خبر، قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و نمود سیاه پوشید و امرای وی نیز یلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند

۱ - سورة الاحزاب ۲۶ .

۲ - م : اور کمس .

۳ - م : اور کمس و قایتمش را .

۴ - م : شمشر مرصع .